نسیم جنوب

www nasimjonoub COM

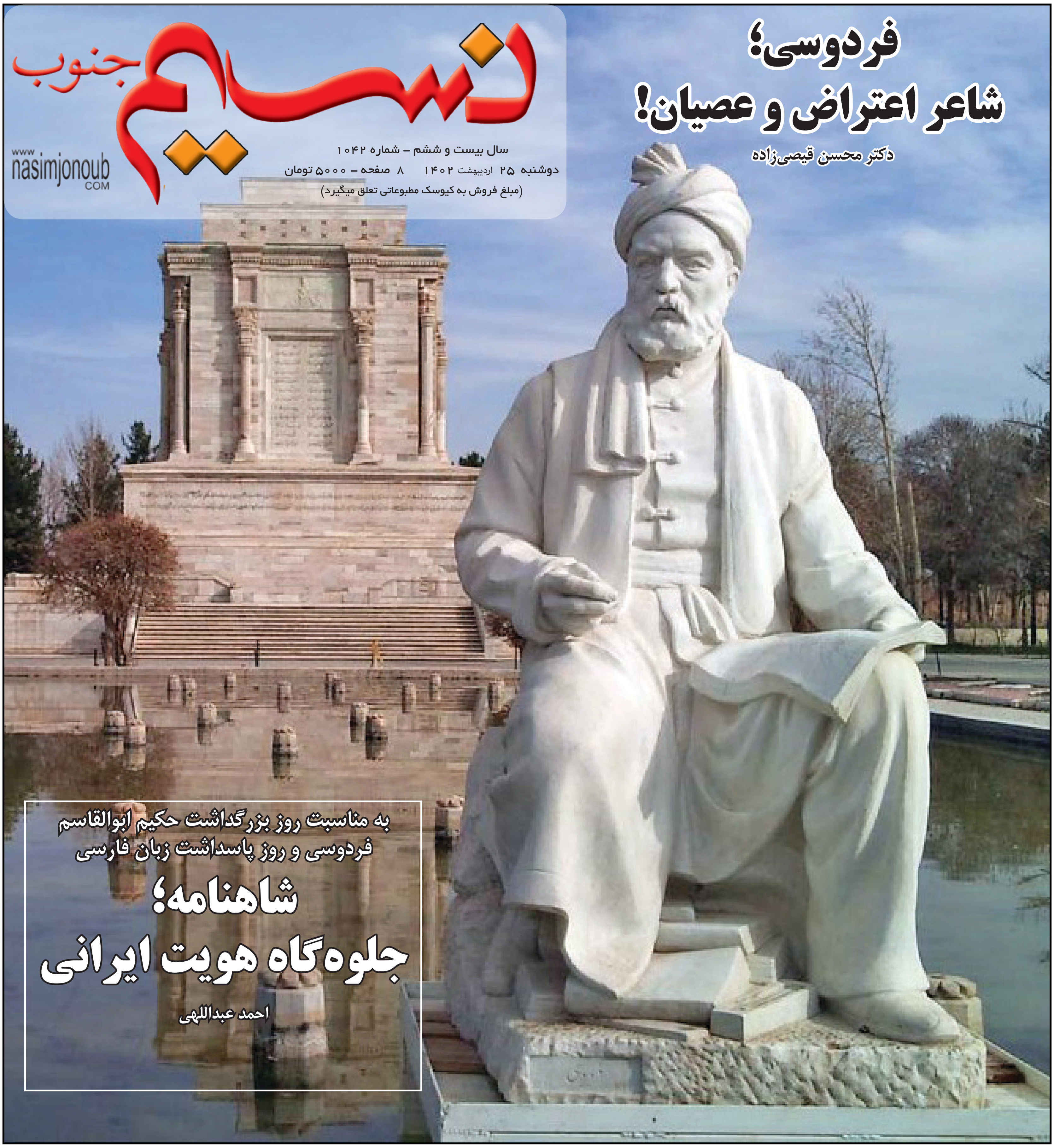
سال بیست و ششم - شماره ۱۰۴۲

دوشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۲ ۸ صفحه - ۵۰۰۰ تومان

(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق میگیرد)

فردوسی؛ شاعر اعتراض و عصیان!

دکتر محسن قیصی‌زاده



به مناسبت روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی و روز پاسداشت زبان فارسی

شاهنامه؛ جلوه‌گاه هویت ایرانی

احمد عبداللهی

دامن فقر و بقای محیط زیست

راضیه اشعثی



در جست‌وجوی نیمای جنوب

سید قاسم یاحسینی



گفتگوی حسین پورصفر با حمیدرضا گشمردی شاعر بوشهری (۲):

شعر؛ تجسم اصلی فرهنگ است



پاسداشت میراث فرهنگی؛ پاسداشت ارزش های تاریخی و هویت سرزمینی ایران

مجتبی محمدی



استاندار بوشهر مطرح کرد:

تعهد ۵۶۰۰ میلیارد تومانی پارس جنوبی به عمران بوشهر

ایسنا/بوشهر: استاندار بوشهر از تعهد پرداخت پنج هزار و ۶۰۰ میلیارد تومان صنایع نفت، گاز و پتروشیمی منطقه پارس جنوبی در قالب مسئولیت‌های اجتماعی برای توسعه و عمران این استان در مدت ۲ سال خبر داد.

احمد محمدی‌زاده در نشست با گروه‌های جهادی بسیج سازندگی سپاه امام صادق علیه‌السلام استان بوشهر ضمن برشمردن برخی از پروژه‌ها در عرصه‌های گوناگون خاطر نشان کرد: ساخت پارک جنگلی یکی از برنامه‌های دو ساله استان بوشهر است که در این راستا ساخت ۱۴ تا ۱۵ پارک جنگلی در دستور کار قرار دارد.

استاندار بوشهر مساحت پارک‌های جنگلی استان بوشهر را ۷۶۰ هکتار دانست و خاطر نشان کرد: در ۲ سال با ساخت پارک‌های جنگلی یک‌هزار هکتار به این ظرفیت افزوده می‌شود.

محمدی‌زاده توجه به اشتغال روستاها را یکی از محورها اعلام کرد و افزود: پرورش آبزیان در سواحل به ویژه در روستاها در دستور کار قرار دارد و زیرساخت اراضی ساحلی برای پرورش ماهی و میگو ایجاد می‌شود.

استاندار بوشهر به مسئولیت‌های اجتماعی صنایع مستقر در پارس جنوبی پرداخت و از تعهد پرداخت پنج هزار و ۶۰۰ میلیارد تومان صنایع نفت، گاز و پتروشیمی در قالب مسئولیت‌های اجتماعی برای توسعه و عمران استان بوشهر در مدت ۲ سال خبر داد.محمدی‌زاده با اشاره به پیشرفت و آبادانی شهرها و روستاهای استان بوشهر در میان استان‌های دیگر تصریح کرد: استان بوشهر از میان ۱۰ استان مرفه کشور عنوان پنجم را به نام خود ثبت کرده و به برکت انقلاب اسلامی روستاها، شهرها و راه‌های استان به آبادانی مطلوب رسیده است.

سایت شغاب در بوشهر به باغ‌موزه تبدیل می‌شود

بوشهر - ایرنا مدیرکل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان بوشهر گفت: با توجه به کاوش‌های انجام شده در گورستان تاریخی شغاب و تفاهم با شهرداری، این منطقه در بوشهر به باغ موزه تبدیل شود.



اسماعیل سجادی‌منش در گفت‌وگو با ایرنا اظهار کرد: امروز پس از ۲۴ سال در یک کاوش علمی دقیق ترانشه‌ای ۴۰۰ متری در گورستان تاریخی شغاب باز شده و تاکنون اطلاعات علمی خوبی به دست آمده است.

وی افزود: پیش از این نیز در سال ۷۸ در یک نقطه کوچک کاوشی که بیشتر حالت گمانه زنی تا یک کاوش علمی دقیق باشد انجام شده بود.

به گفته سجادی‌منش کاوشگران در گورستان شغاب به گورهای خمره‌ای که مربوط به دوره ساسانی است دست یافته‌اند.

وی یادآور شد: تدفین در دوره ساسانی به صورت خمره‌ای بوده به این صورت که استخوان مردگان در کوزه‌های کف اژدری قرارداده و بعد کوزه را دفن می‌کردند.

سجادی‌منش عنوان کرد: با توجه به اینکه کاوشگران گورستان شغاب به خمره‌ها رسیده‌اند؛ شهرداری باید دور این منطقه را برای جلوگیری از هرگونه دست درازی به منطقه محصور کند.

وی گفت: میراث فرهنگی بنا دارد برای استفاده مردم از این ظرفیت بزرگ گردشگری استفاده و این تراشه را باز بگذارد به همین دلیل پیشنهاد شده پله‌ای شیشه‌ای برای بازدید مردم در بین این تراشه نصب شود.

مدیرکل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان بوشهر تاکید کرد: گورستان شغاب بوشهر بخشی از شهر و هویت تاریخی مردم این استان است که باید مورد توجه قرار گیرد.

سجادی‌منش یادآور شد: گورستان تاریخی شغاب در جبهه جنوبی محله شغاب شهر بوشهر واقع شده و از غرب به ساحل دریا، از شرق به محله دَواس و از جنوب به سایت نظامی محدود می‌شود.

وی ادامه داد: امروز گورستان شغاب با پهنه‌ای در حدود پنج هکتار بخشی از پارک شغاب را در برمی گیرد و با توجه به همجواری با محوطه ایلامی تَل پی‌تُل و محوطه‌های ساسانی در بخش کرانه‌ای شهرِ بوشهر و ریشهر به گورستان ایلامی نیز مشهور است.

انتقاد به تعطیلی اموال عمومی

رضا نامجو، وکیل دادگستری در یادداشتی در خبرآنلاین نوشته است: «تنگه کافرین تعطیل شد. این خبر که به تعطیلی یکی از مناطق گردشگری شهرستان بدره در استان ایلام اشاره دارد را فرماندار این شهرستان اعلام کرده و عدم‌توجه به حجاب اسلامی ازسوی برخی گردشگران را علت اقدام مذبور دانسته است. این اقدام از منظر حقوقی قابل بررسی است. آنچنان که باتوجه به اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با عنایت به قوانین و مقررات موجود ازجمله قانون توزیع عادلانه آب مصوب سال ۱۳۶۱، بستر رودخانه‌ها، انهار طبیعی، کانال‌های عمومی و رودخانه‌ها در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته است. با نگاهی به قانونی مدنی و مباحثی که حقوقدانان در تعریف اموال عمومی آورده‌اند، درمی‌یابیم اموال و مشترکات عمومی برای استفاده مستقیم تمام مردم آماده است یا اختصاص به حفظ مصالح عمومی داده شده و دولت تنها از جهت ولایتی که بر عموم دارد، می‌تواند آن را اداره کند. پل‌ها، موزه‌ها و معابر به‌عنوان اموال‌عمومی مالک خاص ندارند و مال دولت هم نیست.»

مشکوک بودن توقف اقدامات مثبت برای رونق گردشگری

عزت الله ضرغامی، وزیر میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی نوشت:

آقای یونسی، وزیر اسبق اطلاعات به من گفت که بخش ضد جاسوسی، شبکه‌ای را کشف کرده که ماموریت شان، توقف هر اقدام مثبت برای رونق گردشگری ایران بوده است.

ضرغامی در ادامه نوشت: هرچه می‌گذرد، گفته او را بیشتر باور می‌کنم. ضمن اینکه عوامل این شبکه‌ها، استاد استفاده از ساختارها و تریبون‌های رسمی هستند.

بزرگداشت روز فردوسی در گناوه



روز فردوسی در گناوه با حضور دوستداران ادب و هنر در مجتمع فرهنگی هنری خلیج فارس اداره فرهنگ و ارشاداسلامی این شهرستان گرامی داشته شد.

به گزارش ایرنا، دبیر برگزاری این مراسم روز دوشنبه به خبرنگاران گفت: مردم استان بوشهر و بخصوص شهرستان گناوه از دیرباز دوستدار شاهنامه بوده و حافظ آن بوده‌اند و شماری از شاعران منطقه با پیروی از شاهنامه آثار زیبایی را در طول تاریخ سروده‌اند.

محمدمظفری با اشاره به لزوم معرفی ویژگی‌های شاهنامه به نسل جدید افزود: با همکاری برخی دستگاه‌های اجرایی گناوه، چند سالی است در بزرگداشت این اثر سترگ فارسی برنامه‌های عمومی برگزار می‌شود.

وی گفت: در بزرگداشت روز فردوسی، از علیرضا حجتی مرشد برتر کشور و شاهنامه خوان ملی و خواننده پایانی سریال آتش و باد دعوت و به اجرای برنامه پرداخت. تجلیل از پیشکسوتان و بزرگان فرهنگ هنر و سال‌ها فعالیت موسیقایی حمید ولی‌زاده از دیگر برنامه ها بود.

زمین برای یک‌هزار جوان بوشهری

استاندار بوشهر گفت: با دستور رئیس‌جمهور در شورای عالی مسکن در ۲۴ اردیبهشت‌ماه سال جاری، مبنی بر تسریع در واگذاری اراضی به منظور احداث مسکن در شهرهای فاقد زمین، مشکل تأمین زمین با جدیت در دست اقدام است.

در راستای اجرای طرح جوانی جمعیت و تحقق دستورات رئیس‌جمهور، مقدمات واگذاری قطعات ویلایی برای حدود هزار متقاضی واجد الشرایط در هفته‌های آتی فراهم می‌شود.

آخرین وضعیت تبدیل بزرگترین روستای جنوب کشور به شهر

سعید حیدری، مدیرکل تقسیمات استانداری بوشهر گفت: با پیگیری‌های انجام شده مصوبه کمیسیون دفاعی تبدیل روستای ۱۷ هزار نفری «شیرینو» در کنگان بعنوان بزرگترین روستای جنوب کشور به شهر که از مطالبه‌های به حق مردم است گرفته شده و انتظار می‌رود هر چه سریع‌تر این مساله به نتیجه برسد و تصویب‌نامه آن به استان ارسال شود.

بوشهر چهارمین استان نابارور کشور

معاون بهداشتی دانشگاه علوم‌پزشکی بوشهر گفت: قرار گرفتن بوشهر در رده چهارمین استان نابارور کشور زنگ خطری است که ضرورت تامین زیرساخت‌ها برای درمان زوج‌های نابارور و تغییر فرهنگ فرزندآوری را دوچندان می‌کند.

خطر جانی آلودگی مخازن در عسلویه

امام جمعه عسلویه گفت: مخازن در جوار شهر عسلویه بنا بود جابجا شود که جابجایی آن هم هزینه‌بر و هم زمان‌بر است. جلساتی گرفته شد و قرار شد کارهایی انجام دهند.

وی تأکید کرد: آلودگی کشنده این مخازن را قرار بود کنترل کنند، خانواده‌هایی که نزدیک این مخازن زندگی می‌کنند آسایش ندارند و از بو و سم این آلودگی اذیت می‌شوند. مسئولین پیگیر شوند آلودگی متأثر از این مخازن در کنار شهر و برای امنیت جانی مردم خطر است./ وفاق

ممنوعیت صادرات ماهی از استان بوشهر به قطر

مدیرکل شیلات استان بوشهر از ممنوعیت صادرات ماهی از استان بوشهر به قطر خبر داد و گفت: به منظور کاهش قیمت ماهی، صادرات ماهی از استان بوشهر به کشور قطر ممنوع است. جلسه‌ای با فرماندار و مسئولان گمرک دیر برگزار کردیم، فرماندار شهرستان دیر دستورات لازم به گمرک مبنی بر عدم خروج ماهی به کشورهای دیگر را صادر کرد و مقرر شد که اداره دامپزشکی هم مجوزی به منظور صادرات ماهی صادر نکند.

مرقد شهید رئیسعلی دلواری در نجف بازسازی شد



ایسنا/بوشهر: مسئول ستاد عتبات عالیات بخش دلوار گفت: بازسازی مرقد شهید رئیسعلی دلواری پس از ۱۷ روز در وادی السلام نجف اشرف به پایان رسید.

حسین نامور افزود: پس از سال‌ها انتظار و بعد از توقفی که به علت گسترش کرونا ایجاد شده بود مرمت و بازسازی مرقد شهید رئیسعلی دلواری در ۱۰ اردیبهشت امسال شروع شد.

وی اضافه کرد: این طرح در مساحت ۱۷ متر مربع و با ارتفاع پنج متر روبروی مقام امام صادق (ع) و امام زمان (عج) واقع شده و در مدت ۱۷ روز عملیات بازسازی آن انجام شده است.

مسئول ستاد عتبات عالیات بخش دلوار ضمن قدردانی از حمایت کنسولگری ایران در نجف اشرف و ستاد عتبات عالیات کشور تصریح کرد: کار بازسازی به همت یک گروه جهادی ده نفره به صورت خودجوش و داوطلبانه انجام شده است.

نامور عنوان کرد: بازسازی آرامگاه سردار جنوب با توجه به موقعیت وادی السلام و سختی انتقال مصالح و سنگ نبشته و کتیبه‌ها در میان قبور وادی السلام و با شرایط بسیار سخت امنیتی و انتظامی دولت عراق انجام شده است.

دامن فقر و بقای محیط زیست

راضیه اشعثی



خوشبختی در زمینه‌های شغلی، تامین خوراک، بهداشت، سلامتی، ثروت و... در نهایت وابسته به محیط زیست آن مکان است و این یک رابطه دو سویه است. برای این که رفاه ما تامین گردد، برای نیازهای‌مان به محیط زیست وابسته ایم که خود نیاز به بازسازی و ترمیم دارد.

فقر متقارن با انتخاب کم تر، تفکر و اندیشه کوتاه مدت، ناکارآیی بهداشت و سیستم سلامتی است. عدم توانایی در برآوردن نیازهای زیستی، رفاهی و .. را فقر می نامند اگر این تعریف ساده را به عنوان تعریف فقر بپذیریم، هم اکنون انسان‌های زیادی در سراسر زمین در فقر به سر می برند. نابرابری اقتصادی یک مانع بزرگ در راه توسعه پایدار است و زمینه ساز فقر اجتماعی، فقر آموزشی، فقر فرهنگی و... فراهم می آورد. همیشه این طور بوده است که توسعه پایدار توسط توسعه نابرابر وبی عدالتی اجتماعی و طبیعی دریک مکان مختل می شود و این گونه نامتوازنی در توسعه سبب ماندگاری وریشه دوانی فقردر تار و پود آن مکان می‌شود.

معمولا فقر در مکان های شهری با جمعیت پویا نسبت به مناطق کم تراکم روستایی چهره خود را بیشتر می نمایاند. در شهرها میزان درآمد و هزینه زندگی شهری یکسان نیستند. نابرابری اقتصادی – اجتماعی با پویایی جمعیت بیشتر ترکیب شده است نکته مهم این که توزیع ناعادلانه درآمدها، بخش زیادی از جمعیت آسیب‌پذیر را به حاشیه و کارهای غیرمتعارف می کشاند. هیچ گروهی به تنهایی نمی تواند یک بار غیرمتعارف را تحمل نمایند. به همین دلیل الگوهای فقر شهری طی دو دهه گذشته توسعه یافته است. حالا شهرها به نمادهایی از ترس، فقر و سقوط اجتماعی – فرهنگی تبدیل شده اند.

عدالت زیست محیطی نیز بر روی مشکلات نامطلوب شهری نظیر حومه ها و محلات فقیر نشین، کودکان کار، کارتن خواب ها، زباله گردها، زاغه نشین ها و... تمرکز می کند. اسکان غیررسمی بر روی زمین و شکل گیری زاغه ها جرائم، بزهکاری و انحرافات اجتماعی را افزایش می دهد، زاغه ها به سبب این که فاقد امکانات بهداشتی و سیستم فاضلاب هستند، محیط زیست شهری بیشتر آسیب می بیند.

همه مردم، دولت ها و ثروتمندان باید بکوشند تا فقر را کاهش داده یا رفع نمایند زیرا دنیایی که فقر در آن گسترش دارد هر جا و هر آن فقیران بی توجه به نیاز های عالی انسانی، در پی یافتن نان برای سیر نمودن و رهانیدن خود و خانواده از مرگ می باشند خواه محیط زیست حفظ و یا تخریب شود. خواه ارزش های انسانی درون نسلی و بین نسلی رعایت شود یا نشود. چگونه می توان انسانی که درگیر معیشت و تامین رفاه و امنیت خود و خانواده اش است. انتظار نجات زمین و حفظ منابع برای نسل های آینده داشت؟

حکمرانان و ثروتمندان نمی دانند در جایی که فقر گسترده است و انسان ها درگیر تامین نیاز های زیستی هستند، نمی توانند دراز مدت دوران زمامداری یا بهره‌کشی اقتصادی خود را تداوم بخشند .

زیرا مطابق الگوی توسعه پایدار به پیش نمی روند و دیر یا زود با طغیان گرسنگان هنجارها و پارادایم ها یکسره ویران می شود .

در حالی که ثبات اقتصادی برای کسانی که از راه و روش زندگی شان راضی هستند اصطلاح جذابی هست . برای اکثریت مردم تهیدست جهان ، سطوح فعلی رشد و توسعه از ثبات و امنیت خالی اند. برای آنان که گرسنه یا نیازمند هستند و می بینند که حکمرانان و ثروتمندان به آنان بی توجه هستند، چاره ای نمی ماند که به منظور رفع نیازهای خود به تخریب محیط زیست دست بزنند و هنجارها و پارادایم ها را نادیده انگارند. برای آن‌که گرسنه است نه حقوق دیگران مهم است و نه محیط زیست، آن‌چه برای او اولویت دارد یافتن راهی برای زنده ماندن است.



گاهی فعالان محیط زیست تصور می‌کنند کشمکش با صاحبان صنایع آلاینده یا مدیران و مسئولان ذیربط برای اقدام موثر در این حوزه، مهم ترین کاری است که باید انجام داد و این در حالی است انسان‌هایی که در این حوزه ها زندگی می‌کنند، علاوه بر حق تنفس و زندگی در هوای پاک و محیط سالم، نیازمند برخورداری از سطح رفاه و معیشت حداقلی برای عبور از نیازهای ابتدایی نیز می باشد.

از دیگر سو گرایش به درگیر شدن درمناقشات مدافعان محیط زیست و صاحبان صنایع و...که در نقش دغدغه‌مندی های اجتماعی است. این گرایشات ناآگاهانه و مفرط نیزیکی از دلایل بنیادین است که برای دستیابی به توسعه پایدار، مانع از اجرای طرح ها شده و کوشش ها را در این زمینه با شکست روبرو می کند.

وانگهی در بسیاری موارد وضع از این هم بدتر است و انسان ها به سوء تغذیه و گرسنگی دچار هستند از این گذشته اگر عدم توانایی رفع نیازهای فیزیولوژیکی از جمله آب و هوا را گرسنگی بدانیم، مناقشه از این فراتر رفته و بحثی پیرامون آب و غذا شکل می گیرد که محل اشکال، تامل و تردید می باشد مسائلی از این قبیل است که اگر انسان آب و غذایی برای آشامیدن بیابد به نحوی که از مرگ نجات یافته و زنده بماند آیا خط و حد گرسنگی را رد کرده است چه آبی می تواند نیاز انسان به تشنگی را رفع نماید؟ پاسخ احتمالا این باشد که تقریبا هر آب شیرین و قابل شرب.

آب شرب دارای استانداردهایی هست که متخصصین بهداشت آن را تنظیم کرده اند امروز در سال ۲۰۲۲ ، چند درصد مردم جهان از آبی برای نوشیدن استفاده می کنند که دارای استانداردهای حداقلی می باشد؟ بحث بر سر آب و حق انسان ها به برخورداری از آب سالم برای نوشیدن پیچیده و پردامنه هست با این وجود بحث بر سر غذا بسیار پیچیده تر است. چه کسی گرسنه است؟ گرسنگی چیست؟ چگونه می توان گرسنگی را بر طرف نمود؟ چه چیز می توان به یک انسان گرسنه داد تا با آن رفع گرسنگی نموده تا از سطح نیازهای فیزیولوژیک عبور کند و در پی عبور به مراحل بالاتر مسیر توسعه شخصی و به دنبال مفاهیمی نظیر عدالت، آزادی، حقوق بشر، خودشکوفایی و... باشد. به چه انسانی می توان گفت تو دیگر از مرز گرسنگی عبور کرده ای. لذا برای رفع نیازها دست از تخریب و آسیب رسانیدن به محیط زیست بردارید.

نباید از نظر دور داشت که طرح این دست مباحث به معنای تجویز و دست یازیدن به محیط زیست و حقوق دیگران نیست و هرگز نباید دست از تلاش برای حفاظت از پایداری زمین و منابع آن برداشت هم در حوزه وضع قوانین و هم درحوزه آگاهی بخشی، هم در وادی چالش با کسانی که با بی‌توجهی اقداماتی در راستای تخریب و آسیب رسانیدن محیط زیست انجام می‌دهند یا با تصمیمات و اقدامات عملی خود الگوهایی برای توسعه دنبال می کنند.

با فرض این که سازمان های بین المللی مستقل از حکومت ها و سیاستمداران و به دور از هر گونه سوء نیت، اقدام به طراحی و تعریف حدود فقرو یا گرسنگی نمایند، با این حال آیا می توان با یقین گفت مناقشه پایان پذیرفته و با فرض تامین این حداقل ها برای عموم انسان های زیستمند در یک اقلیم، از ایشان انتظار داشت که برای نیازهای معیشتی و فیزیولوژیک نظیر آب و غذا ، دست به اقدامات برهم زننده ی پایه ای محیط زیستی نرنند پاسخ بسیار چالشی و دشوار است. اگر آب و غذای سالم در حد استاندارد برای رفع تشنگی و گرسنگی به انسان یک اقلیم داده شد و با این حال خود را با استاندارد های معیشتی اقلیم دیگر نظیر کشورهای غرب و شمال اروپا مقایسه کردند.

چه می توان کرد؟ و اگر دست به اقدامات ناپایدار بزنند چه می توان گفت؟!

زندگی آگاهانه

توازن و تعادل در زندگی

حسین زیرراهی – مدرس مهارتهای توسعه فردی



یک بار در یکی از کارگاه‌های مدیریت زمان و برنامه‌ریزی که برای مدیران شرکتی برگزار کرده بودم، بر حفظ تعادل بین کار و زندگی خانوادگی تاکید کردم. گفتم بعد از پایان کار و در زمان حضور در خانه به تلفن‌های کاری جواب ندهید و تمام وقت حضورتان را صرف خانواده کنید. تقریبا بیشتر آن‌ها پاسخ دادند که چنین چیزی برایشان امکان‌پذیر نیست. چون نمی‌توانند به تماس‌های کارفرما و همکاران پاسخ ندهند. برای این که بحث را به نتیجه‌ای برسانم گفتم صرفا برای پروژه‌ای خیلی خاص و آن هم برای دوره‌ای حداکثر شش ماهه چنین سبکی از زندگی را داشته باشید و نه بیشتر. چون ممکن است ده سال دیگر در حالی که صنعت کشور را آباد کرده‌اید بچه‌هایی زامبی تحویل جامعه بدهید.

حفظ تعادل میان کار و تلاش، استراحت، تفریح، خانواده، روابط، سلامتی، تغذیه و غیره کار آسانی نیست. کسانی که برای موفقیتهای بزرگ تلاش می‌کنند اغلب از سلامتی و خانواده خود غافل می‌شوند. از آن طرف هم خانه‌نشین‌ها معمولا دستاورد قابل توجهی در زندگی ندارند. مشکل اینجاست که خیلی از این رفتارها ناآگاهانه اتفاق می‌افتد و فرد اصلا چنین نظری در مورد خود ندارد. چون تاثیر منفی آن رفتار سال‌ها بعد خود را نشان می‌دهد.

البته قرار هم نیست همه انسان‌های روی زمین زندگی متوازن و متعادلی داشته باشند. چون اگر این‌طور بود بشر بدون هیچ پیشرفتی همچنان روی درخت زندگی می‌کرد. نه دانشمندی وجود داشت و نه دریانورد یا کاشفی. زندگی بشر را انسانهای نامتعادل و دیوانه تغییر داده‌اند. بنابراین در گام اول لازم است تکلیف خود را روشن کنیم که می‌خواهیم جزو کدام دسته انسانها باشیم: انسان‌های نرمال یا دیوانه‌های ساختارشکن. مهم این است که هر انتخابی داشته باشیم در پایان عمر از آن خوشنود باشیم.

اگر هر کدام از این دو سبک را انتخاب کنیم لازم است ارزشهای خود در زندگی را بشناسیم، آنها را به ترتیب اهمیت اولویت‌بندی کنیم و بر اساس آن عمل کنیم. ارزشهایی مانند: خانواده، کار، سلامتی، موفقیت، روابط و غیره. به این مثالها توجه کنید تا موضوع روشن‌تر شود: دانشمندی که می‌خواهد مرزهای دانش را جابجا کند احتمالا وقت زیادی برای تفریح یا خانواده نخواهد داشت. آن‌که عاشق تفریح و استراحت است وقت زیادی برای کار و تلاش نخواهد داشت. رفیق بازان قهار برای همسر و بچه‌های‌شان وقت ندارند. ضمنا اگر فردی همه چیز را با هم بخواهد هر کدام را بصورت متوسط دارا خواهد بود. نتیجه این که کسانی که در زمینه‌ای خیلی خوب هستند حتما وقت برای زمینه‌های دیگر را محدود کرده‌اند.

ولی اگر کسی می‌خواهد یک زندگی نرمال داشته باشد لازم است هر کدام از این ارزشها را در حد متعادلی نگه دارد. البته اینجا هم لازم است همان اولویت‌بندی را داشته باشد. اولویت‌بندی باعث می‌شود وقتی فرد در یک موقعیت مجبور است بین دوتا از ارزشهای خود یکی را انتخاب کند، آن که در رده بالاتری قرار دارد را برمی گزینند. مثلا یک ترتیب می‌تواند ۱.خانواده ۲. سلامتی ۳. کار و پیشرفت ۴. روابط و ۵. تفریح باشد. این ترتیب به ما می گوید مثلا سلامتی را می‌توان فدای خانواده کرد ولی فدای کار و پیشرفت نه چون در اولویت بالاتری از آن قرار دارد.

اسکندراحمدنیا



از اینکه عکسی
د ر آ لبو مم
نمانده است
ناراحت نیستم
این فضای دست بدست شده هم
مراعات حال مرا نمی‌کند
این فضای نه خیلی دور
و نه خیلی دردسترس
گویا باورش شده است
که در نبودش
من و ما خواهیم
ماند
و خواهیم
مرد
ما هستیم
در قالبی
که هستیم
البته چند باری
که یک بار هم بیشتر نیست

مرتضی زندپور



در من حلول کن
در به روی کدام پاشنه
چرخیده است
که درد را مجال نفس کشیدن نیست
و آه را هوای رها شدن
با کدام زخم
چشم‌های کهنه را باید گریست
این زخم آشناست...

غزل

سیاوش دهقانی



خوب در بیشه ی دل نغمه‌ی تیهو زده ای
خیمه بر سقف دلم مثل پرستو زده ای

با سحر مو نزنی موقع لبخند زدن
نیک برداشته خورشیدی و در مو زده ای

نکند بوی شکار است که پیچیده به من
و پلنگانه به کوهم پیِ آهو زده ای

کرده ردّ مرز میانِ بد و خوبِ دل و دین
سنگ می بارد و تو سنگ به تابو زده ای

چشمهایت خبر از موسم هجرت دادند
کرده ای قصد سفر بال بر ابرو زده ای ؟

در جست‌وجوی نیمای جنوب

سید قاسم یاحسینی



تقدیم به دوست محقق و شاعر مصطفی فخرایی عزیز.

جملهٔ مشهوری است که از شدت تکرار، عادی و پیش پا افتاده می‌نماید، اما سرشار از حکمت است و جا دارد همواره از آن آشنایی‌زدایی کرد و با دیدی نو و تازه به آن نگریست. جمله این است: «همه‌چیز را همگان دانند و «همگان» هنوز از مادر زاده نشده‌اند» معمولاً این جمله را به بزرگمهر حکیم منسوب می کنند، که البته برخی از محققان و مورخان در این باب و حتی وجود تاریخی بزرگمهر تشکیک‌ها کرده‌اند، که در این مجال ما را به آن مباحث تاریخی و نقادانه کاری نیست.

تاریخ علم، ادبیات و فرهنگ، تاریخ عجیبی است. معمولاً یک نفر را مُبدع و یا مؤسس یک علم، سوژه و یا روشی می‌دانند، اما محققان دیگری از راه می‌رسند و نشان می‌دهند که چنین نیست! مثل مشهور آن علم جامعه‌شناسی است که سنت آگوست کُنت را مبدع آن می‌دانند، اما بیش از یک قرن است نام ابن‌خلدون نیز به عنوان پیشگام این علم بر سر زبان‌هاست، که البته در شرق و غرب عالم، موافقان و مخالفانی دارد. (یکی از آن مخالفان زنده یاد دکتر سید جواد طباطبایی بود.) همچنین بحث داغی است که نخستین کسی که موضوع «ضمیرناخودآگاه» را مطرح کرد آرتور شوپنهاور و فردریش نیچه بودند یا زیگموند فروید؟ در بسیاری از قلمروهای تاریخ علم و فرهنگ نیز چنین است.

در قلمرو تاریخِ ادبیات نیز چنین بحث‌های داغ مطرح است. مثلاً همهٔ ما علی اسفندیاری مشهور به نیما یوشیج را مُبدع و پدر شعر نو می‌دانیم، اما برخی از محققان نام چند نفر دیگر را نیز برده‌اند که آنان پیشگام سرایش شعر نو پیش از نیما بوده‌اند! اتفاقاً یکی از آن شاعران، خانم شمس کسمایی، است.

در استان بوشهر، ظاهراً نخستین شاعر نوپردازی که کتابی منتشر کرد، استاد محمدرضا نعمتی‌زاده (۱۳۶۷ـ۱۳۱۳ش.) بود. او در اواخر سال ۱۳۳۴ش. کتاب «پس از سکوت» را با نام مستعار «م.ن. کاوه» چاپ کرد. (پس از سکوت در نشریه سخن (شماره‌ی دوازدهم، بهمن ۱۳۳۴) معرفی شده‌است و مشخص است که در همان سال ۱۳۳۴ چاپ و پخش شده‌است) این کتاب در اوایل سال ۱۳۳۵ توزیع و منتشر شد. ویراستار این کتاب، فریدون مشیری، بود. دوست و یار دبیرستانی، نعمتی‌زاده، منوچهر آتشی چند سال بعد و در سال ۱۳۳۹ بود که کتاب «آهنگ دیگر» را در تهران طبع و منتشر کرد. استاد محمدرضا نعمتی‌زاده در روز نوزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ دیده از جهان فرو بست. من، سیدقاسم یاحسینی، به عنوان شاگرد کوچک ایشان، در پنجمین سال سال‌مرگش، ۱۳۷۲، جزوهٔ کوچک و کم‌حجمی با عنوان «اینک پس از سکوت» منتشر کردم و در آن جزوه، ایشان را «نیمای جنوب» لقب دادم. این نامگذاری، موافقان و مخالفانی داشت و دارد. بزرگوارانی چون منوچهر آتشی، علی باباچاهی و منیرو روانی‌پور با این نظر مخالف و استادی چون عبدالمجید زنگویی موافق است. (دوست پژوهشگر و شاعر، جناب مصطفی فخرایی، در کتاب ارزشمندی که درباب زندگی، زمانه و اشعار نعمتی‌زاده نگاشته و در آستانهٔ چاپ است، به تفصیل به اقوال موافقان و مخالفان این لقب، نیمای جنوب، پرداخته‌است.) اما هرچه بود، این لقب و عنوان به اصطلاح «گرفت» و حتی چند سال پیش کتابی در بزرگداشت نعمتی‌زاده به نام «نیمای جنوب» چاپ و منتشر شد. (نیمای جنوب (یادنامه‌ی زنده‌یاد محمدرضا نعمتی‌زاده) به کوشش علی هوشمند و نیما نعمتی‌زاده. بوشهر: شروع.) این شهرت چنان شایع و رایج شد که اگر کلیدواژهٔ «نیمای جنوب» را در اینترنت جست‌وجو کنید، بلافاصله نام استاد محمدرضا نعمتی‌زاده بالا می‌آید و بس!



اما آیا واقعاً چنین است؟

باید اعتراف کنم هنگامی که در سال ۱۳۷۲ استاد نعمتی‌زاده را نیمای جنوب خواندم، آگاهی چندانی از تاریخ تحلیلی شعر نو و نیمایی نداشتم. در آن سال‌ها، امکان کسب چنین آگاهی نیز وجود نداشت. در آذر ماه سال ۱۳۷۷ محقق و مورخ ادبی استاد شمس لنگرودی کتاب چهارجلدی و مهم «تاریخ تحلیلی شعر نو(۱۳۵۷ـ۱۲۸۴)» را چاپ و راهی بازار کتاب کرد. من یک سال بعد این کتاب ارزشمند را خریدم و به مدت یک ماه، دورهٔ چهار جلدی کامل آن را خواندم. یکی از دلایل خواندن این کتاب بسیار حجیم، این بود که می‌خواستم بدانم با اشراف و تسلطی که استاد لنگرودی بر تاریخ شعر نو و کتاب‌های چاپ شدهٔ شعر شاعران نوپرداز دارد، وضعیت سرایش شعر نیمایی در جنوب ایران چطور بوده است؟

در میان اسامی شاعران خوزستانی، نام دو شاعر، توجه مرا به خود جلب کردند: قربانعلی احمدی‌پور و فریدون کار. قربانعلی احمدی‌پور کتابی دارد به‌نام «سپیده» در ۱۰۹ صفحه که توسط انتشارات نینوایی و در سال ۱۳۳۲ش. در اهواز منتشر شده است. (تاریخ تحلیلی شعر نو، شمس لنگرودی، ج۲، ص۲۹.)

فریدون کار (۱۳۸۲ـ۱۳۰۷) سه کتاب دارد. اولی، مجموعه شعر «تلخ» که به‌وسیلهٔ انتشارات صفی علی‌شاه در سال ۱۳۳۲ و دومین مجموعه شعر او «آرزوی جنوب» است که توسط انتشارات امیرکبیر و در سال ۱۳۳۳ش. چاپ و منتشر شده است. همچنین وی کتاب دیگری هم دارد به نام «اشک و بوسه» که باز توسط همین انتشارات و در سال ۱۳۳۴ طبع و منتشر شده است. (همان، ج۲، ص ۱۳۱).

هر چهار تا دفتر شعر نیمایی، در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ چاپ و منتشر شده است. فریدون کار، محقق، مترجم و شاعر پرکاری بود. (نخستین فردی است که کتابی با عنوان «غلط ننویسم» نگاشت و طبع کرد!) وی با فروغ فرخزاد دوست صمیمی بود و چنان که شادروان عبدالرحیم جعفری در خاطرات خود نگاشته، با وساطت و معرفی فریدون کار بود که انتشارات امیرکبیر نخستین کتاب فروغ را، با عنوان «اسیر» چاپ و منتشر کرد. فروغ در نامه‌های خود به شوهرش، پرویز شاپور، چندین بار به‌دوستی و صمیمیت خود با فریدون کار اشاره کرده است. حتی برای شوهر فروغ این ظن پیدا شده بود که شاید بین فریدون و فروغ، سر و سرّی وجود داشته که البته فروغ در نامه‌های خود به پرویز، شدیداً این تهمت را انکار کرده است... بنابراین فریدون کار، نه تنها در فاصله سال‌های / ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ سه دفتر شعر نو در تهران منتشر کرد، بلکه مروج شعر نو نیز بود و به دیگر شاعران نیز برای چاپ و انتشار کتاب¬های شعر خود کمک می کرده است.

متأسفانه تا امروز، نتوانستم اطلاعات موثقی درباب قربانعلی احمدی‌پور، از نخستین شاعران نیمایی‌سرای خوزستانی به دست آورم. (حتی در کتاب ارزشمند از کتیبهٔ جنوب (پژوهشی در شعر معاصر خوزستان)، نوشتهٔ علی یاری، پرسش، آبادان ۱۳۹۲ نیز اطلاعاتی درباره قربانعلی احمدی‌پور نیامده است.)

هرچه هست، یکی، دو سال پیش از استاد محمدرضا نعمتی‌زاده، قربانعلی احمدی‌پور و فریدون کار بودند که دفاتر شعر نیمایی مستقلی در اهواز و تهران منتشر کردند.

اما محمدرضا نعمتی‌زاده، اگرچه به قول محمدحقوقی، در کتاب شعر نو از آغاز تا امروز، با انتشار «پس از سکوت» در اواخر ۱۳۳۴ش. خوش درخشید، اما تا مرگش در سال ۱۳۶۷، دفتر شعر دیگری منتشر نکرد و در محاق رفت. در عوض، با تبلیغ تئوری شعر نو و نیمایی و شاگرد پروری، کوشید در استان بوشهر، توجه¬ها را به شعر نو و مبانی آن جلب کند، حتی بسیار بیش از منوچهر آتشی، که خیلی زود بوشهر را ترک کرد و پایتخت نشین شد. از این نظر، نعمتی‌زاده، مقام والایی در استان بوشهر و تاریخ شعر نو نیمایی این استان دارد.

اکنون پرسش مهم و مقدّر این است: چه فردی را باید نیمای شعر جنوب لقب داد و نامید؟

تکرار می کنم: باید اعتراف کنم روزی که من در سال ۱۳۷۲ استاد محمدرضا نعمتی‌زاده را چنین لقب و عنوانی دادم، آگاهی چندانی حتی از وجود آن دو شاعر خوزستانی نداشتم و نمی‌دانستم دست‌کم چهار دفتر شعر نو، در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ در جنوب ایران و پیش از کتاب «پس از سکوت» استاد نعمتی‌زادهٔ عزیز، که حق مسلم استادی در/ بر گردن شخص من دارد، چاپ و منتشر شده است. بار دیگر تکرار می کنم: «همه چیز را همگان دانند، و «همگان» هنوز از مادر زاده نشده نشده‌اند.»

و این یادداشت مختصر را با این جملهٔ تاریخی و تابناک ارسطو به پایان می‌رسانم که فرموده‌است: «من افلاطون را دوست دارم، اما حقیقت را بیشتر!»

فردوسی؛ شاعر اعتراض و عصیان!

دکتر محسن قیصی‌زاده



در زمانه‌ای که سرزمین‌های فتح شده توسط مسلمانان، به انحاء مختلف یکی پس از دیگری درفش زبان و فرهنگ فرو می‌افکندند و سخن گفتن به زبان قوم غالب را جایگزین زبان خود می‌ساختند، پس از قرونی چند، اینک مردی در یکی از مهم‌ترین تصرفات اسلامی سر برآورده که ضمن پذیرش دین حضرت محمد(ص)، اما به هویت ملّی خود مفتخر است و حفظ زبان و فرهنگ مادری را مغایر با دین جدید نمی‌داند. بنابراین پیش از آن‌که برخی از داستان‌های شاهنامه را به عنوان مصداق طغیان و سرکشی نمونه آوریم، باید سراینده‌ی این اثر را شخصیت محوری و طغیانگر اصلی به شمار آورد. سرودن شاهنامه در آن دوران، خود نوعی طغیان علیه روند موجود به شمار می‌آید. در آن دوره‌ی تلخ تکفیر و تعصب که سلطان‌محمودنامی از نژاد تُرک، از بهر قدرت عباسیان، «انگشت در کرده در همه جهان و قرمطی می‌جوید و آن‌چه یافته آید و درست گردد بر دار می‌کشند»، از قضا شیعه و پیرو و ارادتمند خاندان حضرت علی(ع) باشی و همچنین در سروده‌هایت، ضمن بازنمایاندن شکست‌های پی‌درپی نژاد تورانیِ سلطان وقت، از افراسیاب و گرسیوز و گرویِ‌زره نیز مثال آورده باشی، بر خلاف دیگران که حتی لعن و نفرین نیاکان را عبادت واجب برشمرده و نام بردن از سنت‌های ایرانی را گناه کبیره، تمام عمر و زندگی‌ات را در پی زنده کردن شکوه گذشته صرف کرده باشی، هر از چندگاه در ابیاتی، طعنی بر خلافت تازی و نماینده‌ی تُرکی‌اش زنی و ذهن خواننده‌ی تیزفهم را به مقام مقایسه‌ی راستی و کژی فرا خوانی، چنین اقدام متهورانه‌ای را اگر طغیان نتوان نام نهادن، چه می‌توان گفت؟

با آن‌چه از نظر گذشت، بدیهی است که ملّی‌ترین شاعر این اقلیم، در اواخر عمر نه تنها قدر نبیند، بلکه ضمن تهدید به قتل و زیر پای پیل افکنده شدن، آواره‌ی این دیار و آن ولایت گردد و آخر سر، حتی از دفن وی در گورستان مسلمانان جلوگیَری کنند. چه بسا این قدرنشناسی تا نسل امروز ادامه داشته و توهین و تهمت سرودن شاهنامه برای دریافت صله همچنان از جانب ناآگاهان به ناروا دامن‌گیر شاعر باشد. فقط با طرح یک پرسش کلیدی می‌توان فردوسی را از این اتهام مبرا دانست: آیا فردوسی نمی‌توانست همانند ده‌ها و صدها شاعر دربار محمود همچون عسجدی و عنصری و... صرفاً به سرودن مدایح اکتفا کند و با دریافت صله تا پایان عمر در ناز و نعمت و برخورداری زندگی کند؟!

اعتراض و عصیان بارها و بارها در قالب حکایات و داستان‌های مختلف در شاهنامه بازتاب یافته است، اما بی‌شک شُهره‌ترین و برجسته‌ترین نمونه سرکشی و عصیان‌گری در ادبیات کلاسیک ایران را باید داستان شوریدن کاوه آهنگر بر ضحاک ماردوش به شمار آورد. یکی از داستان‌های شاهکار شاهنامه که به گفته‌ی حکیم توس "با رهِ رمز معنی" می‌برد و در طول تاریخ ایران بارها و بارها به عنوان نماد ایستادگی و شورش مطرح شده و الهام‌بخش سر برداشتن دادطلبان در برابر اهل ظلم و ستم بوده است.

ضحاک جورپیشه که پس از کشتن پدر با پیمان بستن و تحریک و راهنمایی ابلیس، به عنوان شاه تازیان بر سریرِ "مرداس" تکیه زده است، به واسطه‌ی ضعف و خللی که در برابر شهوت قدرت‌طلبی نشان داده، زمینه‌ی تداوم همکاری و ورود اهریمن را به دربار خود هموار می‌کند. ابلیس ابتدا در نقش خوالیگر به ضحاک نزدیک می‌شود و با طبخ خوراک‌های لذیذ، نظر شاه را به خود جلب می‌کند. شاه از او می‌خواهد به پاداش پختن غذاهای خوشمزه، خواسته‌ای طلب کند. ابلیس تنها خواسته‌ی خود را بوسه بر دو کتف شاه عنوان می‌کند. اینک از تخم بوسه‌ای که اهریمن بر روی دو شانه‌ی ضحاک می‌کارد، دو مار دهشتناک و دژم سر بر می‌آورد که آشفته و هار، هر آن بلای جان شهریار می‌شوند و حتی با بریدن و قطع بدن‌شان نیز دوباره سر برمی‌آورند. پس از درماندن حکیمان و پزشکان در علاج این بیماریِ شگفت، شیطان بار دیگر در شکلی متفاوت، به هیبت طبیبی بر شاه ظاهر می‌شود و چاره را در کشتن روزانه دو جوان و پرداختن و خوراندن مغزِ آنها به مارها می‌داند. چنین می‌کنند و مارها موقتاً آرام می‌گیرند و این روند جوان‌کشی ادامه می‌یابد:

«چنان بُد که هر شب دو مرد جوان / چه کهتر، چه از تخمه‌ی پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه / همی ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش بپرداختی / مر آن اژدها را خورش ساختی»

از آن‌سو در سرزمین ایران، جمشید از ره داد سر پیچیده، غرّه از فرّه ایزدی عاری شده و ره بیداد در پیش گرفته، ادعای خدایی دارد. در چنین هنگامه‌ای، بزرگان ایران در پی برکناری وی از قدرت، به جست‌وجوی شاهی تازه بر می‌آیند و متوجه کسی می‌شوند که تاب در افتادن و یارای به زیر کشیدن جمشید را داشته باشد و واحیرتا که به صرف رهایی از وضعیت فعلی و بدون اندیشیدن به عواقب تصمیم خود، این‌چنین از جور جمشیدی به ظلم ضحاکی پناه می‌برند. جمشید از مبارزه رودررو با ضحاک می گریزد، تخت را واگذارده و متواری می‌شود تا پس از چندی دژخیمان ضحاک وی را یافته و با ارّه به دو نیم می‌کنند. و این در حالی‌ست که روند جوان‌کشی روزانه‌ی تازیِ جانی در جایگاه جدید همچنان ادامه دارد.

تنه‌ی اصلی این داستان با برآمدن شاخه‌های دیگری چون ورود ارمایل و گرمایل به عنوان آشپز و نجات شماری از قربانیان، خواب دیدن ضحاک فریدون را در خواب، کودک‌کشی، کشتن گاو برمایه و... ادامه یافته و بارور می‌شود تا بالاخره کارد ستم ضحاکی به استخوان خلق می‌رسد و زان میان یکیَ علیه این بیدادگری می‌شورد و می‌شوراند و درفش قیام بر می‌افرازد.

ضحاک که دیدن کابوس برآمدن فریدون در خواب، بیداریِ او را آشفته ساخته و در صدد بی‌اثر کردن تَعبیر خواب و استحکام پادشاهی خویش است، بزرگان کشور را فرا می‌خواند تا با نوشتن یک گواهی، بر نیکی و راستی و دادگری وی تأکید کنند و بزرگان نیز از بیم بیوراسب چنین می‌کنند. در این هنگام خروشیَ به درگاه دربار ضحاک می‌پیچد و مردی دست بر سرزنان، خروش دادخواهی و اعتراض سر می‌دهد:

«خروشید و زد دست بر سر ز شاه / که شاها منم کاوه‌ی دادخواه
یکی بی‌زبان مرد آهنگرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم
تو شاهیّ و گر اژدهاپیکری / بباید بدین داستان داوری
که گر هفت کشور به شاهی تو راست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟»

کاوه، آهنگری‌ست رنج‌دیده و جور کشیده که با شجاعت و تظلم‌خواهی خود، ستون‌های سلطنت



هزار ساله‌ی ضحاک را لرزه می‌اندازد. چندین فرزند او پیش از این توسط شاه بیدادگر کشته و خوراک مارهای بر دوش شده‌اند و اینک کاوه برای نجات جان فرزند از دست ضحاک، بی‌پروا و دست از جان شسته تیغ زبان از نیام دهان بر می کشد و آتش دل برون می‌فکند.

ورود کاوه به دربار ضحاک با بهترین و حساس‌ترین موقع تلاقی می‌کند؛ ماردوشِ ستمکار تأیید موبدان و بزرگان مملکت را در قالب حکم و امضایی طلب می کند و آمدن مردی به دادخواهی، می‌تواند نمایش راستی و درستی پادشاه باشد. چه‌بسا اگر این فریاد تظلم هر ساعتی غیر از این لحظه بلند می‌شد، دژخیم فرا خوانده شده و سر کاوه به مانند پسرانش بر باد فنا می‌رفت. اما ماردوش به خیال خود دم غنیمت می‌شمرد و همچنین تحت تأثیر تهور کاوه، فرزند وی را رهایی می‌بخشد. بدین‌منظور اینک انتظار دارد مرد آهنگر در پاسخ چنین بخشش شاهانه‌ای و درگذشتن از جان شیرین فرزند، گواهی را شهادت داده و مُهر تأیید بر مِهر شاه زند. اما داستان نه تنها بر اساس چشمداشت و پیش‌بینی او پیش نمی‌رود، بلکه مرد آهنگر چون آن گواهی آمیخته با بیم و تملّق و دروغ را می‌خواند، خشمگین شده و پرخاش‌کنان پیران کشور را مورد پیغاره و نکوهش قرار می‌دهد، گواهی را پاره کرده و به زیر پای افکنده و خروشان همراه با فرزند از کاخ بیرون می‌شود. چون کاوه از نزد بیدادگر به کوی و بازار بیرون می‌آید، مردم بر او گرد آمده، مرد آهنگر فریاد زده و می‌خروشد و همگان را به شوریدن بر ستمگر فرا می‌خواند. آن‌گاه پیشبند چرمین آهنگری از تن به در آورده، بر نیزه می‌زند و همراه با دیگر جان به لب‌رسیدگان از ستم، آهنگ یافتن و پیوستن به فریدون می کند:

«چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / بر او انجمن گشت بازار گاه
همی برخروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی داد خواند // از آن چرم که آهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای // همان کاوه آن بر سر نیزه کرد / همان‌گه ز بازار برخاست گرد»

در ادامه کاوه با سپاهی متشکل از دیگر به ستوه‌آمدگان جورِ ضحاکی، به فریدون می‌پیوندد. در نهایت پس ازَ گذشت زمانی، فریدون چون پایه‌های پادشاهی ضحاک را لرزان می‌بیند، در زمان مناسب، به پشتوانه‌ی سپاه مردمی خود، در حالی که کاوه در پیشاپیش سپاه درفش کاویانی را برافراشته بود، با ضحاک جنگ می‌آغازد و پس از شکست شاهِ ماردوش، او را در دماوندکوه به بند می‌کشد و رِخ جهان از زشتی می‌شوید، گیتی از نابخردان می‌پالاید و از بدان می‌ستاند. از پس آن پیروزی، درفش کاویان به عنوان پرچم ایران‌زمین به اهتزاز در می‌آید و هر که به شاهی می‌رسد زر و گوهری نو بر آن می‌افزاید.

در کتابی که نام شاهنامه بر جلد دارد و تقریباً به تمامی روایت شاهان و طبقه‌ی حاکم است، برخاستن مردی کاوه‌نام از طبقه‌ی فرودست جامعه و عامه‌ی مردم، البته متمایز و برجسته جلوه می کند. همان‌گونه که پیش‌تر نوشته آمد، داستان ضحاک از جمله سروده‌های فردوسی‌ست که با ره رمز معنی می‌برد و می‌توان گفت داستانِ بخش بزرگی از تاریخ کشور استبدادزده‌ی ایران اَست که هر بار با برآمدن پادشاهی مستبد، حکایت تکرار شده، این زخم سر باز کرده و از شانه‌های خودکامگی، مارهای بیداد سربرآورده و از خورش مغز دادخواهان و به ستوه‌آمدگانِ بی‌پناه پروار گشته‌اند. و چه‌بسا اینچنین در برهه‌های مختلف، ابیات فرزانه‌ی توس دگرباره بر لب‌ها جاری شده و جان گرفته و تازه شده است. شاید این سه بیت شاهکار حکیم توس که در وصف روزگار در زمان برآمدن ضحاک می گوید، وصف حال بخش بزرگی از تاریخ ایران باشد:

«نهان گشت کردار فرزانگان / پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز / به نیکی نبودی سخن جز به راز»

در این تاریخ وانفسای مستبد به جای مستبد، چه روزگاران که به ستوه آمدگان همه به انتظار فریادی کاوه‌وار و خروشیدنی فریدون‌گونه روز به شب آورده‌اند. حال یا درفشی کاویانی در برابر ظلم ظالم به اهتزاز درآمده و چشم دل‌شان روشن کرده و شراره‌ی امید در دل‌ها افروخته، یا نگاه خیره‌شان، خیره و بیهوده به خاموشی گراییده است. در داستان چندوجهی و پرعبرت فردوسی بزرگ، حتی می‌توان رد تصمیم و تفکر خطرناک بزرگان ایران در دعوت از ضحاک بیگانه با هدف رهایی از غرور پرغرامت جمشید را در بیتی از شاعر معاصر "مهدی اخوان‌ثالث" نیز پی گرفت، آن‌جا که نومیدانه و مأیوس می‌سراید:

«کاوه‌ای پیدا نخواهد شد "امید" / کاشکی اسکندری پیدا شود»!

بر اساس آن‌چه در کتاب‌ها و منابعی همچون «تاریخ غررالسیر» ثعالبی، «تاریخ بلعمی» و «برهان قاطع» آمده است، درفش کاویان تا زمان شکست پایانی و واژگونی ساسانیان در اهتزاز بوده و پس از آن به دست قوم غالب افتاده، تکه‌تکه و به عنوان غنیمت جنگی بین مسلمانان تقسیم شده است. شگفتا درفشی که در برابر پادشاهی تازی عَلَم شده بود، هزاره‌ای بعد توسط افرادی از همان قوم تازی به زیر کشیده شد!

گفتگوی حسین پورصفر با حمیدرضا گشمردی شاعر بوشهری (۲):

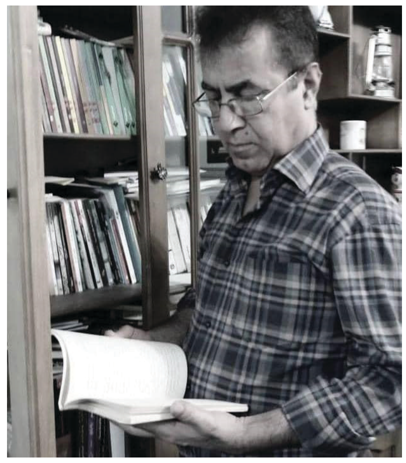
شعر؛ تجسم اصلی فرهنگ است

پورصفر: اگر در قدیم حدود دوازده شکل معین از قبیل قصیده، مثنوی، مسمط و... داشتیم در شعر نیمایی و پسا نیمایی بی نهایت شکل داریم.

گشمردی: بیایید از زاویه دیگری به قضیه نگاه کنیم. اگر درقدیم بنا به دلایل ثابت شده تعداد محدود بوده ولی در شعر بعد از نیما بی نهایت شکل وجود ندارد، چه نیمایی و چه پسا نیمایی و اگر شما دنبال ژانرهای مختلف شعری هستید که به طبع مخاطب‌های خاص خود و مختلف دارد، ولی در شعر امروز ایران شعرهایی با قواعد پیش تعیین شده بیشترین مخاطب دارند زیرا ذهن و سلایق این طور مشغول تربیت هستند و ما تا مدت ها در کتاب های درسی آثاری از شعر نو و نیمایی نداشتیم، یک بار که در یک جلسه ای با دکتر محمدجعفر یاحقی که مولف کتاب ادبیات دوره‌ی دبیرستان بود صحبت می کردم به صراحت بیان داشت که با مشکلات و موانعی مواجه است و جالب است بگوییم آقای دکتر تالیف آخرین کتاب ادبیات دبیرستان را در یک فرصت مطالعاتی در ژاپن نگاشته و فرستاده و ... و بعد شعرهایی که دوری جستن از مواهب پیشا نیمایی و نیمایی به سپید می رسند که برجسته ترین شان شاملو و اخوان و فروغ و آتشی هستند که جو روشنفکری ما را احاطه کرده و مریدانی دارند و هستند هنوز ... و شعری که هم اکنون با آن مواجه ایم شعری ست که فراتر رفته و به مخاطب حرفه ای نیاز دارد. حالا کجای کار می لنگد من نمی دانم شاید آموزش و پرورش ما، دانشگاه های ما و رسانه جمعی و فردی، بنابراین شعر مدرن به مخاطب مدرن هم نیاز دارد که در حرکت خودش به پسامدرن هم می رسد. بی گمان بحران ایجاد می کند و مسلما نیاز به زمان دارد و در این برهه نمی توان نتیجه قطعی گرفت و همان طور که گفتم زمان کار خودش می کند.

پورصفر: نیما شعر فارسی را که قرن ها از این موهبت برکنار مانده بود و جز موارد استثنایی مطرح نبود در شعر وارد کرد و کشش درونی یا فرم ذهنی شعر خواه غزل، خواه قصیده و ... مجموعه ای از تجربه های پراکنده بود ... شکل بیرونی و یا ظاهری آن به شعر وحدت می بخشید. نیما به طور عملی و نظری نشان داد که هر شعر باید از درون پیوندی استوار داشته باشد یعنی در آن سوی وحدت موسیقیایی و خصایص ظاهری می بایست یک وحدت عضوی میان معانی و تجربه هایی که اجزای یک شعر را تشکیل می دهند برقرار باشد.

گشمردی: فکر می کنم در این مورد من با شما اختلاف گفتاری یا سلیقه ای دارم و هم نه ماهوی. در مورد نیما که فراوان کتاب نوشته، گفته و خوانده شده است ولی باید بپذیریم که شعر نه تنها از نیما بلکه از خیلی ژانرهای دیگر بعد از نیما این هم عبور کرده بنابراین اگر منظور "زبان" است که شعر می‌تواند تماما زبان باشد و اگر پذیرفته باشیم که شعر در کلمه اتفاق می افتد در واقع این اتفاق می افتد و در واقع این اتفاقات است که فضاسازی ها و تشبیه و استعاره ها رقم می زنند. در تضاد با معناگریزی و تقابل پیدا می کند. پس خیلی که جزمی به قضیه نگاه نکنیم. بیشتر شاعران مدرن جهان از تی.اس. الیوت که با سرزمین هرزش خط بطلانی می کشد به همه ارزش های انسانی از جمله عشق و یا اکتاویوپاز زن را صرفا به وسیله لذت و حتا کسب تفاهم و طریقی برای بقا و زاد و ولد بدل می کند و به نقل از فوکو به گمان من، کوشش برای یافتن شکلی از اخلاق که برای همگان پذیرفتنی باشد و همگان باید از آن پیروی کنند مصیبث بار است و اگر خوانش برای یافتن معنا باشد و بر این مبنا آدم ها هر روز بیش از پیش پی خواهد برد که برای تاویل و تفسیر زندگی، تسکین دادن و حفظ خود به شعر رو بیاورد. بی‌دلیل نیست که جایزه ادبی نوبل به یک ترانه سرا و خواننده ی آمریکایی تعلق می گیرد و آکادمی سوئد



با صدور بیانیه ای اعلام کرد که صدور نهمین جایزه نوبل ادبیات " باب دیلن" خواننده ی آهنگ، ترانه سرا و شاعر آمریکایی تعلق می گیرد در سال 2016 میلادی و این خود مبین و جای خیلی بحث دارد.

پورصفر: پراکندگی که در آثار شعری زبان فارسی در قرون اخیر ظاهر شده و در سبک هندی به شدت رواج داشته و دور شدن از حقیقت شعر بود، چرا که شعر تصویر عواطف انسانی ست از رهگذر تخیل و چون هر لحظه ای از لحظه ها تجربه ای از زندگی است، پس نمی تواند صرف اتحاد صورت وحدت بخش مجموعه ی پراکننده از تجربه ها باشد، اگر یک غزل بیدل از بیست بیت تشکیل شده باشد بی گمان از بیست تجربه ی تجریدی مختلف سخن می گوید، در صورتی از یک حالت عاطفی ست و یک نوع سرشار شدن.

گشمردی: با توجه به سوال شما باید به خیلی کرانه ها سفر کرد. می شود مراجعه کرد به مثلا فیلولوژی یا همان لغت شناسی نشانه شناسی و معنی شناسی که هر کدام جای بحث مفصل دارد برای همین فیلولوژی اگر بخواهم اشاره ای کرده باشم و جمله ای گفته باشم. می شود رجوع کرد به سعید نفیسی که می گوید: " این علمی ست که آثار ادبی و زبان ها را از نظرتتبع متون و صرف و نحو مورد دقت قرار می دهد". یا علم لغات را که می گوید: "اعلم بر روحیات و احوال اجتماعی و صنعتی یک یا چند ملت است". حالا اگر برگردیم به سوال شما با چنین استدلالی که فضا و تصویر و عواطف در سیطره و جولانگاه کلمه شکل می گیرد بنابراین بر می خوریم به "فرا زبان" و "ارجاع زبان" . منظور از "ارجاع زبان" زبانی است که در ارجاع به موضوعات خارج از زبان به کار می رود و "فرا زبان" به زبانی اطلاق می شود که درباره ی موضوعات سخن می گوید و ویژگی های معنایی آن ها را تعیین می کند."فرا زبان "ها در قاعده آن چنان طراحی شده اند که بتوانند بیانگر هر مطلبی در مورد موضوعات باشند. به تمامی مختصات موضوعات بیان و نظر دارند. و ویژگی ها و روابط موجود در موضوعات را و از جمله قواعد تعریف و تغییرشان را بیان می دارند پس از این همه گویی، بپردازیم به بیدل و سبک هندی که شما مطرح کردید. بیدل دهلوی در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم می زیسته است. همان گونه که شما هم مطرح کردید او افکار عرفانی با مضامینی پیچیده و استعارات و کنایات به هم آمیخته و خیال پردازی و ابداع مضامین تازه را با دقت و موشکافی زیادی همراه کرده است. دکتر شفیعی کدکنی به درستی در کتاب شاعر آینه ها می گوید: "بیدل را باید نماینده تمام عیار اسلوب و سبک هندی به شمار آوریم". اکثر شاعران این دوره به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تاثیر آیین و عرفان هندی بوده اند. بیدل از این آیین هنری بهره های بسیار برده است. از جمله تکیه او بر دنیای مجازی و بی اعتباری دنیا و جهان و ... .

تا خموشی داشتیم آفاق بی تشویش بود
موج این بحر از زبان ما تلاطم کرده است
این گلستان غنچه ها بسیار دارد نو کنید
در همین جا بیدل هم دلی گم کرده است.

پورصفر: در شعر نیمایی هماهنگی و تناسبی که در ساختمان درونی یک شعر برقرار است آن را از پراکندگی و آمیزش لحظه های دور از هم برکنار می دارد. فراموش نکنیم که نوآوری های برخی شاعران معاصر ما گاه تا آن‌جا پیش می رود که بیانگر این معنا و این پدیده است که به زبانی انگار به مخاطب اهمیت نمی دهند؛ یعنی مثل موج هایی برای مدتی پدید می آیند و دیری نمی پاید که ناپدید می شوند. در میان این نوآوران تنها آثاری که به عناصر اصلی شعر وفادارند و این موارد را مورد توجه جدی قرار می دهند هستند که در صحنه شعر معاصر باقی می‌مانند و همین آثار هستند که پیام آور تغییر و تحول و شکوفایی شعر معاصر ما می باشند.

گشمردی: باید عرض کنم که این موج های شعری که مطرح می فرمایید بدون شک بنا به ضرورت ایجاد شده و پدید آمده اند. شعر سپید یا شعر حجم یا شعر موج نو و شعر فرا گفتار و فرا سپید و ... در هر کدام از این ها می توان رد پای موج های قبلی را دریافت. مثلا مثل شعر فراسپید در واقع زاییده شعر حجم است و موارد دیگر هم کم و بیش همین ویژگی را دارند.

پورصفر: بی انصافی است، شعر سپید شاملو و یا با اندکی اغماض شعر گفتاری فروغ را نمی شود با این شعر های موج وار که از آن یاد کردیم با هم مقایسه و در یک راستا قرار داد. شعر سپید شاملو و شعر گفتاری فروغ همچنان پس از چند دهه کماکان در مرکز توجه شاعران معاصر است و به گمان من زبان او همچنان در حال تغییر و تحول و سکوی پرتابی در جهت و به سوی نو آوری است. شاید بتوان زبان مستبدانه و تحکم آمیز شعر شاملو را به نقد وحتا چالش کشید ولی در مورد زبان شعری فروغ نمی‌شود این گونه قضاوت کرد. گواه این مدعا این است که در طول چند دهه اخیر زبان گفتاری فروغ همچنان مورد توجه شاعران معاصر است و لااقل تا این برهه از زمان به طور جدی و بسامان شاعران معاصر از آن بهره برداری می کنند و پیگیرانه به گسترش و رشد و شکوفایی آن پرداخته اند.

گشمردی: من مخالف همه اظهاراتی که شما بیان فرمودید نیستم. ولی باید عرض کنم پیدایش موج های شعری به هر حال همان طور که قبلا یادآور شدم بنا به ضرورت بوده و به زبانی نوعی تکامل تکوینی است. رولان بارت می گوید: "خوانش یعنی جستن معنا یعنی نامیدن معنا؛ اما معنا تا نامی به خود می گیرد سراغ نام های دیگر می رود و آن ها فرامی‌خواند و در آن می آمیزد و همراهشان نام تازه ای را می جوید". این خرده تقابل متعین و نامتعین برای خودش پس زمینه ای برای دیگر مضامین دارد. منظورم این است که این تقابل های ریز و درشت چگونه از پی یکدیگر پیدا و تداعی می شوند. از این منظر زبان کار اصلی خودش را می کند. هم به عنوان ابزار ایجاد ارتباط و هم زبان در معنای یکی از اندام های گفتاری. با تمام این حرف ها این موج های شعری به ساحل دیگری که برسند چه بسا تغییر ماهیت می دهند و بنا به خصلت شان ناگزیر مصداق ای شعر می شوند که می گوید:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم
موجیم که آسودگی ما عدم ماست.

البته مانا یاد استاد منوچهر آتشی و استاد علی باباچاهی هم چنان معلم من هستند و از هر دو عزیز بسیار آموخته ام.

پورصفر: علی باباچاهی در مقدمه ای که در کتاب سوم شما و "مجازی مجازی مجازاتم کنی" یادآوری می کند: مولف نازنین این کتاب از قضا نزدیک است به من و بسیار و همین کار را بر من آسان می کند که از دل بنویسم و مشغول شوم به کار گِل که شما ای رفیق به سال ها، چنین آید و چنان و متن هایت از فرش، سر به عرش می ساید.

در ادامه باباچاهی می نویسد: "جای طرح یک نکته مهم اینجاست که از زبان الیوت "ازرا پاوند" بگویم که حرفی باید زد که دیگران پیش از تو باید آن را به شیوه ی خاص خودت بیان می کردی وگرنه بزریگران یک دیگریم.

در ادامه باباچاهی می نویسد: "مولف متن کتاب پیش روی من گشمردی همچنان تقویم را ورق می زند، می نویسد آن گونه که هست و به چند پاره شعر خوب از شعر شما اشاره دارد."

و در پایان مقدمه یادآور می شود: "آدمی می نویسد هر یک به نیتی اشتهار و افتخار، یا به نیت ماندگاری. این حق مسلم هر آدمی زاده ایست. هیاهوگران لزوما برندگان رونده ی این راه دراز و پر خطر نیستند پس بیایید خودمان باشیم، همین که هست. همین که هستیم. و رفیق شفیق من همین است. همین که هست. و تقویم را ورق می زند".

صحبت باباچاهی بیانگر این مطلب است که شما تقریبا در فضایی مشابه به فضایی که ایشان در آن فعالیت می کنند مشغول به فعالیت هستید و هم اعتراف دارد که شما راه خودتان را می روید و دنبال کپی کردن از کار دیگری نیستند. به زبانی به شدت از شما تعریف می کند و این تعریف از سر حسابگری نیست. شما واقعا در مجموعه ی "بازیگوشی های پشت چراغ قرمز" و مجموعه "مجازی مجازی مجازاتم کنی" نگاه خاص و مستقل خودتان را دارید. بدون گزافه گویی برخی جاها خوب به تبع سرایش شعر در این فضای جدید آثارتان به آثار باباچاهی شباهت دارد و بعضی جاها نه تنها به آثار اوشباهت ندارد بلکه چه بسا فضای شعر در فضای شعر در وضعیت دیگر عبور می کنید، برای نمونه پاره شعرهای:

تپانچه کنار شقیقه/ همه را می بیند / کنجکاو اگر شود / برگ های پاییزی / تسکین می دهد / بی فشنگ / بهتر است "هدایت" / هدایتش می کند...

و یا در پاره شعر دیگری: میدان آزادی / ایستگاه آزادی / خب آزادی / حالا / پیاده شو...

این موارد را چگونه ارزیابی می کنید؟

گشمردی: آدمی در همه زمان ها بیش از پیش دریافته که برای تاویل خود برای زندگی نیاز به یک پویایی دارد. بدون شک، بدون تجربه ی شعری چه بسا دانش و شعر ما ناکامل خواهد بود (گفته آرنولد) و طبعا و طبیعی است که به این جهت است که شعر را تجسم فرهنگ می دانیم. برای حفظ شرایط در روال زندگی به شعر رو بیاورد و همان طور هم بدون شعر دانش ما ناکامل خواهد بود. طبیعی است این که شعر را تجسم اصلی فرهنگ می دانیم و به نظر من تنها شعر می تواند به زندگی معنا دهد و در واقع نیرو دهد و اگر فرهنگ فرض اش کنیم زمینه های رشد را مهیا می سازد. در طی زمان چیزهایی می توانند بهترین باشند و در زمانی دیگر در تغییر شرایط بهترین و یا بهتر نباشند، البته آقای باباچاهی حق مطلب را ادا کرده است.

پور صفر: ممنون که پای این بحث نشستید و تحمل کردید.

گشمردی: من هم از شما ممنونم که این بحث را به انجام رساندید.

به مناسبت ۲۵ اردیبهشت بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی و روز پاسداشت زبان فارسی

شاهنامه؛ جلوه‌گاه هویت ایرانی

احمد عبداللهی



شکل پذیری یک ملت حاصل مبارزه ها و کوشش هایی است که در ابتدای خودشناسی یا مهاجرت در برخورد با دیگر اقوام انجام داده و تونسته است موجودیت اجتماعی و استقلال خود را اثبات کند. بخش عمده هویت ملی هم با همین کوشش ها در پیوند است، البته ابتکارات فردی و اجتماعی مردم در دوران تاریخی را هم باید در این شمار آورد. طبیعی است که این مبارزه ها و کوشش ها تجربه هایی به دست می دهد و یک ملت را در جایگاهی می نشاند که می تواند گوشه‌هایی از عظمت و شکوه خود را نشان دهد. آثاری که به جلوه دادن این تلاش ها می پردازد و گنجینه های ارزشمندی است که تنوع و گوناگونی فرهنگ نگاری ملت را به نمایش می گذارد. اگر کتابی چون شاهنامه ارزش جهانی پیدا می کند و به دلیل نکته های جاودانه و رویدادهای نتیجه بخشی که دارد مقبول دل ها و مطلوب جان ها میشود، به دلیل همین امتیازهاست. بی شک این همه نشان از دریافت درست فردوسی و شناخت او از روح ملی و هدف ها و آرزوهای جمعی مردم و برجسته کردن آن ها به عنوان آرمان های انسانی است، همین امتیازهاست که ژول مول شاهنامه پژوی غربی شیفته می کند تا در مقدمه ترجمه شاهنامه اظهارنظر کند «آن جا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده باشد دستاوردش به زودی همگانی می شود» دریافت روح جمعی است که شاهنامه را در باور ایرانیان از هر تباری که هستند و در هر حوزه سیاسی که زندگی می کند، جلوه گاه هویت کرده و به عنوان منشور اخلاقی و رفتاری اقوام ایرانی به دنیا شناسانده است. ارزش و اهمیت این اثر گرانقدر در نمایش معنویت ها و بیان فضیلت های انسانی و بزرگداشت ارکان های ملی است. فردوسی مرد خرد است و ستایشگر این نخستین آفریده پروردگار که پای بندی بدان حاکی از تعادل روانی و اجتماعی و دریافت درست جامعه و زمان است.

امروزه بعد از مسلمانی، شما به دو چیز افتخار کنید: ایرانی بودن و دارا بودن زبان فارسی. هیچ می دانید که اگر فردوسی نبود این هر دو یا نبود و یا اگر بود چیز دیگری بود که معلوم نیست جای افتخار داشت یا خیر.

پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیابد گزند

و در جایی دیگر می فرمایند:

نمیرم از این پس که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام

حکیم ابوالقاسم فردوسی پدید آورنده شاهنامه زمانی کتاب عظیم خودش را به نظم درآورد که موجودیت و فرهنگ ایران از هر سو مورد تاخت و تاز قرار گرفته بود. او با درک نیاز زمانه خود و تاریخ سرگذشت قوم ایرانی را که به فراموشی سروده شده بود به زبان شیرین و شیوای فارسی با استادی تمام به نظم درآورد و فرهنگ و قومیت ایرانی را از خطر سقوط زوال نجات داد.

گردآوری داستان ها و تنظیم و تدوین و نظم این کتاب بزرگ بیش از سی سال به طول انجامید. روزی که او به این کار مهم روی آورد یک موی سپید هم بر سر و روی



او پیدا نبود، زمانی که آن را با سرافرازی به پایان رسانید برف پیری بر سر و رویش فرو نشسته بود. امروز ما افتخار می کنیم که همه ایرانی هستیم و هر کجا هستیم با زبان شرین فارسی سخن می گوییم و سعید شیرین سخن، حافظ رازدان، مولانای عارف و دهها شاعر و نیوسنده خوشنام ایرانی همه از سرچشمه زبانی سراب می شده اند که فردوسی بنای استوار آن را پی افکنده بود. شاهنامه فردوسی علاوه بر این که یک دوره تاریخ پرشکوه ایرانی از آغاز روزگار آمدن اسلام به ایران را در سینه خود دارد، تمام آرزوها، دغدغه ها و گوشه هایی از زندگی انسان ایرانی را در خودش بازتاب داده است. تا آن جا که وقتی شما این کتاب گرانقدر را می خوانید میتوانید تمام جنبه های زندگی نیاکان خود را از موضوعات خانوادگی و روابط افراد با یکدیگر گرفته تا مسایل بلند انسانی و شیوه زندگی توأم با مسالمت و همزیستی همگانی را در خلال حوادث آن ملاحظه کنید.

سادگی و استواری زبان این کتاب به حدی است که امروز پس از یک هزار سال هنوز شما می تونید پیام های زیبا و شیرین زبان آن را به خوبی دریابید و از آن لذت ببرید. چه کسی ساده تر و بهتر از این توانسته است در توحید خداوند سخن بگوید.

خداوند دارنده هست و نیست
همه چیز جفت است و ایزد یکی است (یکیست)

و یا چه کسی روشن تر و خالصانه تر از این توانسته است به پایمبر و خاندان او اظهار ارادت کند که فردوسی در این بیت کرده است.

منم بنده اهل بیت نبی / ستانیده خک پای وصی

هنوز هم پس از از هزار سال ملت فارسی زبان مثل ایران، که دانایی و توانایی را با هم همراه می بیند می توند در ستایش از دانش این اشعار بلند فردوسی را روی جلد کتاب ها و سردر آموزشگاه های خود با سرافرازی بنویسد که:

توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود

و با صدای بلند به نوآموزان اعلام کند

زدانش به اندر جهان هیچ نیست / تن مرده و جان نادان یکی است

در شاهنامه نیروی خرد و نیروی تن دو روی یک سکه اند که وجود انسان را کمال می بخشد بنابراین پیام دیگر شاهنامه اینست که

زنیرو بود مرد را راستی / زسستی کژی زاید و کاستی

اینک ما می توانیم پیام های بسیاری را از این کتاب بزرگ برای زندگی امروز دریافت کنیم و چنان به زندگی بنگریم که پیشینیان ما می نگریستند و فردوسی می خواست که هر ایرانی چنان باشد و چون او به زندگی بنگرد.

«به سال ۱۳۳۷ در سفر حج تمتع در مسجد خیف در وادی منا با دو تن از حاجیان مصری که به حسب اتفاق از قضات مصر بودند و فارسی را هم می دانستند و از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایرانی تا حدی زیادی آگاه بودند پرسیدم شما مصری ها که از اساس عرب نبودید چگونه زبان مادری خود را از یاد بردید وی در پاسخم گفت ما کسی مثل فردوسی نداشتیم تا ادبیات و تاریخ و فرهنگ مان نگهدارد و الحق که حقیقتی را بیان کرد».

روزی ابی حامد محمد بن محمد عزالی ملقب به امام محمد غزالی که بالای منبر برای مریدان خود مشغول سخنرانی بود رو به مریدان کرد و گفت: تمام گفته های من که در مدت بیست سال برای شما گفته ام را همشهری من حکیم ابوالقاسم فردوسی در قالب یک بیت شعر بیان کرده است و آن بیت شهر اینست:

ز روز گذر کردن اندیشه کم / پرستیدن را دگر پیشه کن
به نیکی گرای و میازار کس / ره رستگاری همین است و بس

* برگرفته از گاه شمار فردوسی ۱۴۰۲ دکتر محمدرضا راشد محصل و مدیر موسسه فرهنگی خردسرای فردوسی

داستان کوتاه

لکه ننگ!

شاهرخ تنگسیری



به هر توپ و تشر و مرافه بید بقول دی زبیده، ضرب و زور اوو دعا کار خوش با دختر بی زبونم کرد و زبیده نشست سر سفره‌ی عقد و خطبه عقدش خوندن. نه مکیه و نه دخترش زبیده طفل معصوم به ایی وصلت راضی نبیدن ولی حکمِ حکم بواش جابر بید و بقول خوش زبید و ناف بر جمشیدو بچی کُکاش بید. از همی هَل زیر فشار بید که زبون باز کنه و بله بگه، اما چه بله گفتنی، نه دلش با جمشیدو پسر عاموش بید و نه اصلا عشقی تو کار بید. پوشیدن لباس عروس سی هر دختر بالغی مث پوشیدن لباس ملکه و فرمانروایی قصر پاشاه میمونه، او حس و حال فقط یکبار تو زندگی هر دختر و پسری اتفاق می افته حتی اگه بعدها بازم تکرار بشه، ولی او شو سی عروس سیزده ساله شو وحشت و کابوس بید و مرگ، صورت زبیدو هیچ شباهتی به یه عروس هفه کرده نداشت.

عروس چله نشین هر روز با یه زخم و زیل تازه و مَچی تسمه ی کمربند جمشیدو وچیش پف کرده از اشک و گریه میومد خونه ی بواش و هر بار با نِک و نهیب بواش و دلجویی ننه اش روونه خونه‌ش میشد.

زندگی مشترک زبیده و جمشید نه براساس عشق که فقط حفظ ریشه خونواده و فامیل بید که بعد از وصلت هیچ کمکی به بوجود اومدن عشق نمی کرد و فقط جبری ناخواسته تداوم می داد، اما زبیده کسی نبید که مث بقیه دخترا و پسرای اقوامشون به ایی زندگی ادامه بده.

صبح روزی که زبیدو تموم دار و ندارش که یه ساک دستی بید ورداشت و به محضی که جمشیدو رفت سرکار از خونه زد بیرون و با اولین مینی بوس به هرکجا که سرنوشت می بردش راهی شد. به همی چی فکر می کرد، حتی به یه عمر سوختن توی تنور رسوایی. همیطورم شد، خیلی طول نکشید که انواع و اقسام تهمت و حرف و حدیث دهن به دهن پشت سرش ساختن و پرداختن.

حالا دیگه زبیدو لکه ننگ شده بید و سی بوا و عامو و خالو و شوهرش و بقیه مردان فامیل پاک کردن ایی لکه ننگ واجب شده بید. گت و کوچیک فامیل کارد تیز کرده بیدن الا ننه اش که خودشم قربونی همی وصلت ناخواسته بید و به هیچ وجه زیر بار ایی تهمت و ناسزاها در مورد دختر معصومش نمی رفت. خیلی ها حتی می گفتن ما دیدیمش که دسش تو دس یه پسر بالاسونی بید و تو گاراژ ایران پیما باهم سوار اتوبوس شدن، دیگری با اطمینون می گفت: چندبار خوم با چیش خوم دیدمشون، خاک توسر جمشیدو بی غیرت که همو موقع سرش نبرید تا ایی لکاته از ایی بیشتر آبروش نبره.

زبیدو پناه برده بید به شاهچراغ و دخیل بسته بید، نه توشه راه داشت و نه جایی بلد بید، اندک پولی که داشت خرج ساندویچ ظهر و شووش شده بید و حاضر نشده بید دسش جلو کسی دراز کنه که مبادا فکر خرابی به سر کسی بزنه.

پیش خوش گفته بید بعد از چند روز برمیگردم، شاید جمشیدو و خونواده از سر دلتنگی و پریشونی کمی سر عقل اومده باشن، انگار یه جورایی دلواپس جمشیدو هم بید، شاید همو دلواپسی شروع یه جرقه و عشق بید که دوباره سراز فلکه فرودگاه و اتوبوس درآورد، همه ایی چیا قبل از حرکتش پشت تلفن سی ننه اش گفته بید و بواش سی ننه اش قول شرف داده بید که کاری بکارش نداشته باشه و گفته بید بگو فقط زودی بیو سر خونه و زندگیت بیشتری تو شهر آبرومون نبر.

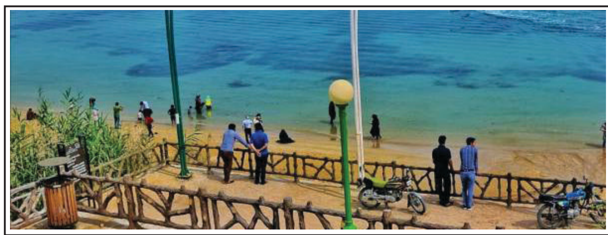
همری اذون ظهر اتوبوس رسید تو گاراژ اتومیهن، هوا گرم و شرجی بیداد می کرد، با ترس و اضطراب از اتوبوس پیاده شد یه نفس عمیقی کشید، تموم مشامش بوی خون تازه میداد، خون دماغ شده بید، خوش رسوند دم شیر اووی و متوجه داغی اوو نبید فقط کف دسش پر می کرد و می پاشید رو صورتش که از ترس مث گچ سفید شده بید.

بسمت خونه حرکت کرد و با هر قدمی که برمی‌داشت حضور یه عده زن و مرد پشت سر خوش احساس میکرد، قدماش سنگین و زانواش بی جون شده بید، دستش بسمت مردمی که با چشم‌های از حدقه بیرون زده نگاهش می کردن دراز می کرد ولی دریغ از دراز شدن یه دست کمک، چندبار کوبه‌ی در زد، جمشیدو تمام قد جلو در ظاهر شد، سلام کرد، هیچ جوابی نشنید، مچ دسش تو کف دست جمشیدو حس کرد، در حالی که هرگز فرصت دفاع از خودش پیدا نکرد همونجا دم در از حال رفت. یه ساعت بعد گیسش تو دست جمشیدو و جسم شلال خینش رو آسفالت داغ کشیده می‌شد. خیل مردمی که ندیده‌ها بهش نسبت دادن دنبال رد خون زبیده براه افتاده بید تا با چشم خوشون پاک شدن لکه ننگ از دامن جمشیدو ببینن .تمام.

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ – ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان



نان‌هائی که روز به روز کوچکتر می‌شوند

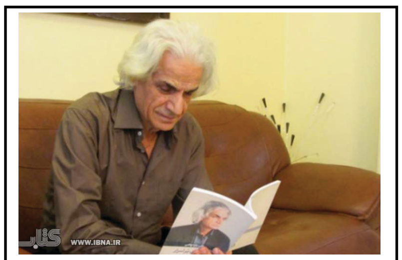
ابراهیم بهبهانی



امروز که رفتم نان بخرم یه کم دیگه اندازه‌اش آب رفته بود و کوچیکتر شده بود. خیلی سال است که ما بوشهری ها از بی کیفیت ترین نانها می خوریم، سال به سال هم پیش مسئولان از نانوادار گرفته تا اتحادیه نانوایان و فرمانداری ها و در آخر جناب استاندار از بی کیفیتی و پخت نان در بوشهر شکایت می کنند اما سال به سال دریغ از پارسال.

مسئولان به تازگی گفته اند از روسیه گندم وارد کرده‌ایم و به زودی به صورت آرد در اختیار نانوایی ها قرار می گیرد تا نان درجه یک بدست مردم بوشهر برسد.

یه عرض مختصر و مفید دارم خدمت مسئولان دولتی و صنف اتحادیه نانوایان و خبازان؛ گرچه کیفیت گندم و آرد در طبخ نان تاثیر فراوان دارد اما قبل از آن باید مشکل اصلی را حل کرد و آن مشکل چیزی نیست جز به صرفه نبودن فروش نان دولتی و دل و دماغ نداشتن نانوادار به بالا بردن کیفیت نان است. متاسفانه در خیلی از نانوایی ها به علت همین به صرفه نبودن قیمت فروش نان و نخواندن دخل با خرج نانوائی‌ها، از مقدار وزن چانه کم می کنند، حالا فرق نمی کند لواش یا تافتون یا بربری یا سنگک، و همین علت باعث می شود نان مثل پرکاغذ نازک و گاهی خشک و سوخته و گاهی هم خمیر بدست مردم برسد، از مسئولان تقاضا داریم اول مشکل نانوایان را حل کنند تا این‌قدر روز به روز چانه‌های نان کوچکتر نشود، در مرحله بعد فکری به حال کیفیت آرد توزیعی دولتی به استان بوشهر باشند، با این رویه پخت نان متاسفانه هم نانوایان همیشه از کسب خود ناراضی‌اند هم مردم.



پاسداشت میراث فرهنگی، پاسداشت ارزش‌های تاریخی و هویت سرزمینی ایران

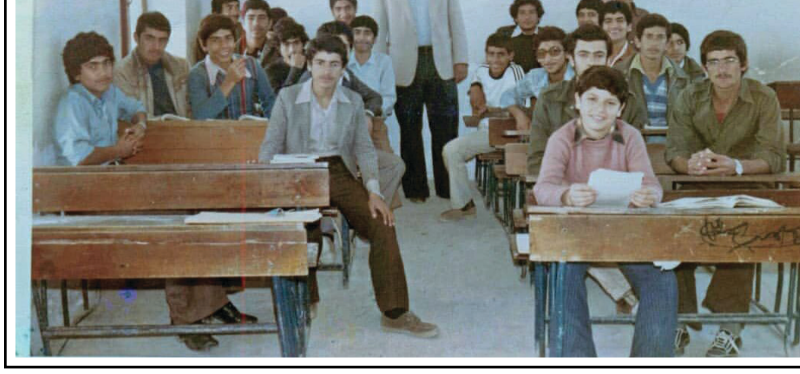
مجتبی محمدی، کارشناس میراث فرهنگی بوشهر

به مناسبت هفته میراث فرهنگی بعنوان یک میراث بان بر آن شدم که چند صفحه ای در مورد ایران و مواریث فرهنگی آن بر روی کاغذ آورم. حوزه میراثی، حوزه وسیعی است که تمدن و فرهنگ را در طول تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین همواره با خود داشته است. اگر تمدن را دستاوردهای مادی مردمان یک سرزمین در نظر گیریم بدون شک فرهنگ را می توان مجموعه دستاوردهای معنوی آن قوم یا آن سرزمین در نظر گرفت. هم تمدن و هم فرهنگ تار و پود در هم تنیده ای هستند که سرشت و سرنوشت تاریخی سرزمینی به مانند ایران در آن تنیده شده است. نام ایران به تنهایی خود ریشه در یک میراث کهن دارد که زادگاه تاریخ، اندیشه، هنر و فرهنگ بوده است. میراث فرهنگی ایران را از بدو پیدایش می توان میراثی در خور و شایسته نام و جایگاه ایران در جنوب غربی آسیا و خاورمیانه دانست. اگر چه سرزمین بین النهرین کمی پیش از تر ایران تاریخی در عرصه فرهنگ و تمدن پیشتاز بود اما پس از افول تمدن بین النهرین این پارسیان بودند که مشعل دار فرهنگ و تمدن و خالق مواریث فرهنگی بشری شدند. اگر در یک برآیند کلی سرچشمه و آغاز میراث جاودان فرهنگی ایران را از دوران باستان بدانیم با یک بررسی دقیق متوجه این نکته می شویم که مواریث فرهنگی در طول زمان و در یک فعل و انفعالات تاریخی خاصی شکل گرفته که نشأت گرفته از قدرت اندیشه، تصمیم سازی نخبگان سیاسی و متولیان امر بوده، بر اساس چنین باوری بوده که فرهنگ های گوناگون را زیر نگین سرزمین واحدی به نام امپراطوری ایران گرد آورده بودند و همین نگاه همه جانبه نگر زمینه های خلق مواریث فرهنگی و تمدنی شگرفی را در قلمرو سرزمینی ایران فرهنگی بوجود آورد. به راستی بسترساز بوجود آمدن چنین میراث فرهنگی عظیمی چه بوده است؟ علاوه بر علل و عوامل مختلف چنین به نظر می رسد که جهان‌نگری ایرانیان و پذیرش فرهنگ سایر ملل و بومی‌سازی فرهنگ های گوناگون در ایجاد فرهنگ مختص به ایرانیان که منتج به غنای میراثی آنان می شده است در طی ادوار گوناگون تاریخی بی تأثیر نبوده است. جاذبه فرهنگ ایرانیان در همان دوران باستان به گونه ای بوده است که علی رغم بروز گسست های تاریخی در پاره ای از مقاطع زمانی به مانند سالهای پس از سقوط هخامنشیان، فرهنگ غالب



که فرهنگ یونانی مأبی به معنای خاص آن هلنیسم بود در فرهنگ ایرانیان جذب و هضم گردید و دوباره ققنوس نامیرای فرهنگ ایرانی چنان زنده و زاینده به مسیر خویشتن ادامه تا به دوران اسلامی رسید. در دوران پس از اسلام نیز فکر، فرهنگ و هنر ایرانیان به بازتولید فرهنگ و مواریث فرهنگی خود پرداخت و بیش از این که ایران اسلامی شود این اسلام بود که ایرانی گردید و فرهنگ میراثی منشعب از اندیشه ایرانی تحولات شگرفی را بر دوران اسلامی گذاشت تا جایی که به گفته پروفسور ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ اسلام را می توان مدیون اندیشه و نبوغ و فرهنگ ایرانیان دانست. بنا به قول استاد عبدالحسین زرین کوب استاد ارجمند تاریخ ایران، تمدن و فرهنگ اسلامی در دورۀ اوج عظمت خویش تمدن انسانی را در یک مرحله طولانی از تحول آن عرضه می دارد.دوگوبینوی فرانسوی نیز معتقد است میراث و فرهنگ ایرانی به مانند سنگ خارایی است که علی رغم فراز و فرود زمانه محکم و استوار بر جای خود ایستاده است و در هر زمانه ای بازتولید شده است. چنین میراثی است که پشتوانه و زیر بنای هویت سرزمینی ایران را تشکیل داده است. میراثی که به نقل یکی از بزرگانش در جای جای این سرزمین حتی در زیر کوچکترین سنگ هایش می توان رد پای تاریخ را مشاهده نمود. بر همین اساس است که پیشینیان ما نقشه راه فرهنگ سازی و میراث پروری را پیش پای ما گذاشته اند. داریوش کبیر اگر لوح نبشته های کاخ های هخامنشی را در زیر ستون این بنا به یادگار گذاشته است بی شک هدفی والا و اندیشه ای نکو در پیش روی خود داشته و آن آگاه سازی آیندگان و نسل های امروزی از میراث و فرهنگ گذشته سرزمین مادری ما، ایران است. سایر موارد این‌چنینی دیگر در دوره ها و سده های دیگر نیز حاوی چنین پیام روشنی است. چرا که میراث فرهنگی هویت‌ساز است و بدون شک ملتی که برخوردار از یک هویت کهن باشد برای امروز و نسل های آینده سخن های زیادی برای گفتن خواهد داشت. پس بر ما فرزندان وطن و میراث بانان عزیز ماست که ارزش‌های تاریخی و میراثی این سرزمین کهن و جاودانه را پاس بداریم و در حفظ و حراست و صیانت از این میراث درخور بکوشیم.

دهه ۱۳۵۰، کلاس اول نظری، دبیرستان سعادت، دبیر محمدرضا دباش و دانش آموزان



تهدید محیط زیست در خلیج فارس

حسین شادکامی – کارشناس صید و بهره‌برداری



خلیج فارس اکوسیستمی منحصر بفردی که طی فرایند پیچیده‌ای در طول تاریخ کلنی پیش از ۱۰۰۰ گونه جانوری و گیاهی (وال‌ها، دلفین‌ها، لاکپشت‌ها، انواع ماهیان، سخت پوستان، نرم تنان، حلزون ها و صدف ها، کوسه ماهیان... و انواع اسفنج ها، سرخس ها، جلبک ها) در خود بوجود آورد و تا به امروز توانسته این میراث کهن را به نمایش بگذارد. قدمت پدیده زیست بوم منطقه‌ای بیش از سکنای انسان ها در کنار سواحلش سابقه دارد. لذا از آن جایی که تصرف میدانی و شتاب توسعه در امر رقابت استحصال از درون گنجینه خلیج فارس (استخراج نفت و گاز، صید و صیادی) توسط کشورهای این حوزه و ایجاد تردد و خطوط مراسلاتی و ایجاد شاهراه اصلی ناوگان‌های جهانی و تصرف توسعه‌ای مناطق ساحلی و جزر و مدی آن، موجب گردیده تا اکوسیستم آن دستخوش ناملایمات و برهم خوردن توازن زیستی بوم منطقه‌ای گردد و با گذشت چند دهه بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته که در آینده نیز خطر کاهش ۵۰ درصدی دیگر ازذخائر موجود در این خلیج بوقوع می پیوند.
از طرفی انواع آلاینده های و پساپ های شهری و نشت نفت و گاز توسط استخراج و ریختن ضایعات پلاستیکی شناوران و مفقود و رها شدن ابزار و ادوات صیادی بخصوص تورهای منوفیلامنت ها توسط شناورهای صیادی به شدت آلودگی محیط زیست خلیج فارس را به مخاطره می اندازد. بیاییم با هم اندیشی و تدابیر حفظ زیست بوم منطقه‌ای درخلیج فارس که نامی شایسته و در خور اوست با حفظ و صیانت از آن درتاریخ این روز ماندگار و خجسته سازیم.

افزایش مشارکت دختران و زنان ایرانی در تحصیلات عالی، شگفت‌انگیز است

مقصود فراستخواه، پژوهشگر و مدرس دانشگاه گفته است: «در دهه ۶۰ شاخص سرمایه انسانی ما ۱۳درصد بود، الان ۶۰ درصد شده و به یک انباشت بزرگ و قابلیت‌های انسانی بالا رسیده است. زنان ما پردیس‌های دانشگاهی را تسخیر کردند. زنانه‌شدن آموزش عالی در ایران و افزایش مشارکت دختران و زنان ایرانی در تحصیلات عالی، همچنین افزایش ارتباطات جامعه با جهان بیرون شگفت‌انگیز است.» به گزارش خبرآنلاین، او ادامه داده است: «ذخایر تمدنی ما قابلیت‌های وسیعی دارد. این توده عظیم دیگر به ۱۰سال قبل برنمی‌گردد اگرچه همزمان با این، سیستم رشد نکرده و با این جهان‌زیست هم‌داستان نیست. سیستم نمی‌تواند با جامعه خود ارتباط بگیرد. زبانش را نمی‌داند. زیست‌جهان می‌خواهد جلو برود اما دستگاه قدرت هنوز تعلقاتی تاریخی، ایدئولوژیک دارد که نمی‌تواند حرکت و حمایت کند و حتی از آن در جهت توسعه بهره ببرد.»